



هسته و هستی غزل

■ سید محمود سجادی

اشاره:

شعر را به يك اعتبار به سه دسته مهم تقسیم کرده‌اند:

1. غنایي، بزمي یا تغزالي
2. روايي، داستاني یا رزمي
3. تمثيلي، وصفي یا نمايشي

اشعار غنایي یا تغزالي بازگوکننده تأثرات و احساسات عمیق شاعر و عواطف بیدار و زلال او نسبت به انسان، علائق مشترك جسمي و روحي، و نیز طبیعت و زیبایی مندرج در آن است که این خود به دو گونه «عشقي» و «اخلاقي» تقسیم می‌شود. می‌دانیم که انسان - شاکله بفرنج و پرابهام انسان - از دو امتزاج پدیده مهم به وجود می‌آید: فکر و احساس یا به لحاظ منشأ صوري و مکانیکی آنها: مغز و قلب. پس طبیعی است که شعر هم برخاسته از این دو عامل مهم و تعیین‌کننده باشد، مانند اشعار مولانا، سعدی، حافظ و ... که جنبه فکري و عاطفي آنها به طور توأمان و با امتزاج تفکيک‌ناپذیرشان کاملاً محسوس است.

هنر، باغي جادويي، سرسبز و پر از گلهاي چشم‌نواز، معطر و هوش‌ریاست و شعر یکی از چشم‌اندازهای زهت‌خیز این باغ بزرگ و جادويي. بدون شك در ایران‌زمین که پیشینه‌ای درازآهنگ در شعر و ادب دارد غزل یکی از منظرهای نازنین این باغ بزرگ است و بی‌شك بزرگ‌تر و دلربا‌تر از منظرها و تجلی‌گاههای دیگر آن. غزل قالبی از شعر است که با طبیعت - زیباییهای متنوع و خیره‌کننده آن - و انسان - انسان زیبا - سر و کار دارد. غزل زبان «زیبایی» است، و بیان آرام و آسان دل‌بستگیها، شوریدگیها و شادخواریهاست. حتی غمهای مندرج در غزل و بیان هجرانها و قهرها، شور و شوقی را تبیین می‌کند که انسان مخاطب غمگین نمی‌شود. بلکه زیبایی شعر او را به وجد می‌آورد. در بُعد معنوي و لاهوتي نیز با اندیشه مرتبط است. از همین روست که غزل از عشق می‌گوید و از ارتباطات بشري در قالب محدود یا گسترده عشق به يك نفر، یا عشق به مردم. به هر حال اگر عشق را از غزل بگیرند، چیزی برای آن نمی‌ماند و تلاش شاعر متأخر برای غیر عاشقانه کردن غزل و متعهد ساختن و آموزنده کردنش راه به دهی نمی‌برد.

معنای لغوي غزل ستایش معشوق است. مدح او و توصیف زیباییها، رعنايها و برناییهایش. غزل نوعی ستایش‌نامه یا مدیحه است اما قصد به خصوصي - مانند قصیده - به دنبال ندارد، حتی ممکن است که مخاطب آن هم مشخص نباشد. به معنای دیگر غزل مکالمه و مرابطه‌ای عاشقانه و ستایشگرانه است با معشوقی غیر مشخص، ناشناس، رؤیایی و حتی نمادین. البته ممکن است این معشوق، مشخص، شناسنامه‌دار و دارای وجود قابل تمییز خارجي هم باشد ولی به طور کلی شاعر در غزل با يك معشوق منتشر سر و کار دارد. چهره‌ای و شاکله‌ای که می‌تواند متکثر باشد، و در ذهن و خیال هر کس دیگر نیز متجسم. معشوق شاعر سیاله‌ای دلپذیر است که در وراء باطن شاعر با جامعه‌ای بسیط رابطه برقرار می‌کند. معشوق حافظ - شاخ نبات او - معشوق تاریخ غزل‌خوانان و حافظ‌گرایان ایران است. او يك زن مشخص متمایز نیست. الهه‌ای است که با جادوي کلمات و افسون تصاویر به وجود آمده و ماندگار شده است.

اما از توصیف شاعر به يك معشوقه به خصوص نمی‌توان هدایت شد. شاعر زیبایی، دلربایی، رعنايي، ظرافت و خصیصه‌های بی‌تاب‌کننده دیگر را می‌ستاید. او في الحقیقه زیبایی را می‌ستاید نه «زیبا» را. شاعر غزل‌سرا تصویرگر ماهر دلربایی و رعنايي است. مطمئن باشید اگر از شاعر بپرسید (که گاه من باب مطایبه می‌پرسند) این غزل را برای که گفته‌ای، شخص معیني را مورد نظر ندارد و شاید اصلاً عاشق هیچ تنابنده‌ای هم نباشد.

غزل فارسي از لحاظ مضمون به دو دسته مهم عاشقانه و عارفانه تقسیم می‌شود. یعنی عشق به معشوق زمینی و یا عشق به محبوب آسمانی. اما به هر حال هر دو مضموني یکسان دارند. در غزل‌های عارفانه نیز خط و خال و قد و قامت تحسین می‌شود. ولی نوع بیان و گاه اشارات و تلمیحاتی آشنا ذهن خواننده را به سوی عرفان و مبدأ اعلي و غیر ذلك متوجه می‌کند.

و گاه محملهایی هم در این ارتباط ارائه شده است که می، می وحدت است و معشوق ذات مقدس الله است و ساقی حضرت رسول (ص) است و غیره و غیره.

البته مطالب اخلاقی، جنگمی، بئ الشکوی و از دوره مشروطیت به بعد موضوعات میهنی و سیاسی و اجتماعی نیز در غزل وارد شده است. غزلهای حافظ بیشتر عاشقانه‌اند و غزلهای مولانا عمدتاً عارفانه. از متقدمین در غزلهای سعدی و سنایی نکات جنگمی و اخلاقی مندرج است و از معاصران در غزلیات عارف، عشقی، بهار، فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی نکات میهن‌دوستانه و در غزلهای شاعران هم‌زمان خودمان (بعد از نیما) مانند هوشنگ ابتهاج (سایه) و سیمین بهبهانی مسائل سیاسی و اجتماعی مشاهده می‌گردد.

غزل در خدمت مذهب هم بوده و بخشی از مباحث معصومین و یا اشعار مناسبتهای شیعی مانند عید غدیر در قالب غزل گفته شده‌اند. اما به طور کلی و متعارف غزل قالب و محتوای مناسب عشق و جمال و دلبری و دلدادگی است و به نظر می‌رسد که در ابتدا هرگونه شعری که قصد به خصوصی دنبال کرده و تنها احساسات درونی را بیان نموده غزل بوده است، ولو اینکه شکل ظاهری آن با غزل تفاوت داشته. روی هم رفته غزل بار عاطفی عاشقانه دارد و در فضای عشق و زیبایی و شیفتگی و شیدایی معنا می‌شود.

غزل، خصوصی‌ترین، عاطفی‌ترین، مهرآمیزترین و صادقانه‌ترین قالب شعر فارسی است. غزل بیان عشق شاعر است به معشوق بی‌هیچ انتظار و توقعی. غزل مدح ممدوح نیست، بل ستایش اوست به زیباترین و کوتاه‌ترین عبارات و فاخرترین و آهنگین‌ترین کلمات. غزل در عرف شعر فارسی و در ذهن تاریخی شعر ایران فصیح است، بلیغ است، آهنگین و موسیقایی است و به دل می‌نشیند غزل نوایی گوش‌نواز و روح‌افزاست که متواضعانه و مشتاقانه به مخاطب شناخته یا نشناخته خود تقدیم می‌شود. شاعر غزل‌سرا می‌داند اگر کلامش خشن باشد، از بار مناسب و برانگیزاننده موسیقایی خالی باشد، کلمات زیبا و خوش‌آهنگ و متناسب برنگزیند، وزن شورانگیزی انتخاب نکند و یا این که مطروف خود را در ظرفی غیرما وضع له بریزد و اگر همه عوامل جذابیت و نشاط‌انگیزی در آن رعایت نشود، هدیه مناسبی به آن موجود رؤیایی دوست‌داشتنی و شاید دست‌نیافتنی که مخاطب همه شاعران غزل‌سراست نخواهد بود. وقتی می‌گویم مخاطب همه شاعران غزل‌سراست دقیقاً نظرم این است که شاعر شخص به خصوصی را نمی‌ستاید حتی اگر هم در ابتدا غزل برای شخص به خصوصی باشد از همان ابتدا یا میانه راه چهره و اندام او را کم می‌کند و معشوق اثری و رؤیایی خود را ترسیم می‌سازد. او در پی نازنینی است که خوب می‌داند «یافت می‌نشود» اما در غزل شاعر عینیت می‌یابد.

غزل‌سرا از دشوارگویی، معلق‌نویسی، کژآهنگی و بی‌تناسبی، اظهار فضل، لاف و گزاف، پُرگویی و به کار بردن عبارات قلمبه و سلمیه و یا ساده و پیش پا افتاده می‌پرهیزد. غزل‌سرا بی‌اینکه معیارهای بلاغت را در لحظات و دقایق سرایش مد نظر داشته باشد به طور غریزی شعر بلیغ می‌گوید: شعری رسا، خوش‌ظاهر، دارای ضرباهنگهایی دلنشین، برون‌ساخت و درون‌ساختی زیبا، خوش‌منظر و پرمعنی. البته این خصوصیات به غزل واقعی و ایده‌آل بر می‌گردد. به آنچه که مولانا، سعدی، حافظ و چندی دیگر از شاعران بزرگ غزل‌سرا خلق کرده‌اند. و الا می‌دانیم در دیوانهای گاه قطور و گاه کم‌حجم غزل‌سرایان بزرگ و مشهور و نه چندان بزرگ و مشهور دیگر غث و ثمین فراوان است و نمی‌توان حکم کلی درباره آنها صادر کرد ولی آنچه که مسلم است این بزرگان و عزیزانی که نام بردم غزل‌سرای نمونه هستند که دیگران هم بالقوه می‌توانسته‌اند به آنها برسند، هر چند که نرسیده‌اند. راز موفقیت غزل‌سرایان ایران یا بهتر بگویم یکی از رازهای موفقیتشان پتانسیلهای نیرومند و پرشکوه زبان فارسی است، زبان بلیغ و رسا و پرفردت و دلنشینی که از دیرباز تاکنون چه در عرصه نثر و چه در پهنه نظم امکان‌پذیری «شاهکار»هایی را فراهم آورده. اگر فردوسی توانست فردوسی بشود و میراثی به این پربهایی و گرانسنگی را برای جهانیان به جا بگذارد، اگر مولانا در میدان نامحدود شعر و غزل چهره‌ای بی‌بدیل از خود به جا گذاشت و اگر سعدی و حافظ استوانه‌های نیرومند و پرشکوه شعر ایران هستند حاصل تلفیق امکانات وسیع زبان بوده است به اضافه نبوغ خلاق آنها. هانری ماسه ادیب شرق‌شناس فرانسوی در جشن بازنشستگی خود در سوربون گفت: «من همه عمرم را وقف ادبیات فارسی کردم و برای شناساندن این ادبیات به شما استادان و فرهیختگان باید مقایسه‌ای را مطرح سازم و بگویم که ادب فارسی بر چهار استوانه نیرومند بنا شده: فردوسی، سعدی، حافظ و مولوی.» او با آن روحیه غربی که مانند هر شرق‌شناس دیگر دارد (که علی‌ای حال با همه علاقه‌ای که به ادبیات و فرهنگ و میراث باستانی مشرق‌زمین نشان می‌دهد، اما نمی‌تواند تعصب خود را نسبت به فرهنگ و زبان و ادب مغرب پنهان کند). در این جا فوراً هم‌ترازانی برای مولوی، فردوسی و سعدی پیش می‌کشد و می‌گوید «فردوسی هم‌سنگ هومر است» و حال آنکه ما می‌دانیم شاهنامه به دلایل متفاوت و متعدد از ایلیاد و اودیسه هومر برتر و بالاتر است و «سعدی یادآور آناطول فرانس است» و حال آن که این قیاس هم قیاسی اگر مع الفارق نباشد غیر واقعی و نامیمن است. و «حافظ گوته را به یاد می‌آورد» که این هم قیاسی دور از واقعیت است. عظمت کار، اندیشه، روح، خلاقیت و هنرمندی حافظ، دهها میدان از گوته بالاتر و برتر است. ماسه پس از این سه بزرگ اعتراف می‌کند که «اما در جهان هیچ شخصیتی نیست که بتوان مولوی را با او تشبیه کرد» که در این جا این ادیب ایران‌شناس که به هر حال او نیز مانند هرمان اته، آربری، نیکلسون، ادوارد براون و دهها ایران‌شناس دیگر از منبع جوشان و فیاض ادب و فرهنگ فارسی بهره‌ها برده‌اند، راهی جز بیان واقعیت ندارد و به يك واقعیت تاریخی مهم که همان بی‌نظیر بودن مولاناست اشاره می‌کند.

من تصور می‌کنم شمس تبریزی وجود خارجی شخص مولاناست. نه اینکه او وجود بیرونی نداشته باشد. مطمئناً مردی عارف به این نام بوده و دل از مولانا ربوده است. اما گستردگی و پیچیدگی و عظمت شخصیت مولانا باعث شده است تا در بیکرانگی افکار مولانا او نیز عظمت پیدا کند انسان والای مورد نظر مولانا خود را در لباس شمس متجسم می‌سازد به مصداق این ضرب‌المثل منظوم معروف عرب:

انّا آثارنا اتدلّ علینا
فانظروا بعدنا الی الآثار

عظمت هر مخلوقی نشان‌دهنده عظمت خالق و پدیدآورنده آن است. انسان کوچک اگر اثری به وجود آورد اثری کوچک و ناچیز است و انسان بزرگ بزرگی خود را نمایش می‌دهد. به هر حال آنچه که مسلم است این است که نام و آوازه و محبوبیت و جذابیت شمس تبریزی از مولاناست که خوشبختانه دیوان گرانمایی از این رهگذر برای ما باقی ماند که اینک قرن‌هاست که از چشمه‌های زلال و نوشین آن سقایه می‌شویم و به اوج و عروج لذت و سعادت دست می‌یابیم.